هو العلیم

توبه از گناه، چگونه از دفاع از خود رها شویم؟
پذیرش لغزش و رعایت ستاریت در برابر عیوب دیگران

شرح دعای ابوحمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۳۸ - مجلس هشتم

بیانات
آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس‌الله‌سرّه

أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم
بِسمِ اللهِ الرَّحمَنِ الرَّحيم
و صلَّى اللهُ عَلَى سيّدنا و نبيّنا أبىالقاسم مُحَمّدٍ
و على آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم أجمَعينَ

وَ لَو خِفتُ تَعجيلَ العقوبَةِ لاجتَنَبتُهُ لا لِأنّکَ أهوَنُ النّاظِرينَ وَ أخَفُّ المُطَّلِعينَ بَل لِأنّکَ يا رَبِّ خَيرُ السّاتِرينَ وَ أحكَمُ الحاكِمينَ وَ أكرَمُ الأكرَمينَ؛
ای پروردگار من، اگر ترس از تعجیل عقوبت داشتم به‌دنبال گناه نمی‌رفتم و این عدم ترس من و اینکه الآن من ترس ندارم به این جهت نیست که تو ناظر بر کارهای ما نیستی و آن شرائط لازم را برای نظارت نداری و کاری به کار ما نداری. ـ مثل کسانی که الآن می‌گویند که خداوند در خلقت یک خلقی ایجاد کرد و بعد دیگر بقیهٔ کارها را به عهدهٔ بندگان گذاشت و پی کار خودش رفت! ـ اطلاعی هم بر اعمال ما نداری و ما هر کاری می‌کنیم تو مطلع نیستی، بلکه به این جهت من ترس ندارم و آن ترس نداشتن باعث می‌شود که دچار زلات و خطا بشوم که می‌دانم تو در مقام ستاریتت بهترین ساتر و ستار هستی و عیب را می‌پوشانی و افشا عیوب نمی‌کنی و همین‌طور در مقام حکومت تو بهترین حاکم و قاضی هستی، وقتی که می‌خواهی حساب بندگانت را برسی می‌دانی که چطور قضاوت کنی و چطور در میان این بندگانت حکومت کنی. سوم اینکه در مقام کرامت ـ حالا حکومت کردی و حکم خودت را هم درنظر خود صادر کردی ـ تو اکرم الاکرمین هستی، اگر یک شخصی بخواهد کرامت و بزرگواری نسبت به دیگری خرج بدهد در این دنیا چه‌کار می‌کند؟! چه‌کارهایی انجام می‌دهد؟! تو بالاترین مرتبهٔ کرامت را داری.

بیان طریقهٔ صحیح دعا خواندن

یک مطلبی امشب به‌نظرم رسید، وقتی داشتند دعا می‌خواندند گفتم که این را قبل از صحبت خدمت رفقا عرض کنم. صدای ایشان بسیار صدای خوب و جاذب هست، بله بسیار صدای لطیف و جاذبی دارند ولی یک مقداری دعا را تند خواندند و حظ ما از این صدای ایشان به نصف رسید! یعنی شاید هم یک مقداری ما می‌خواستیم بیش از این استفاده کنیم و حظ ببریم و هم در خود صدا و هم در مضامین دعا تأمل و فکر کنیم، یک‌دفعه ایشان ما هنوز سر یک فقره فکر نکرده بودیم رفته فقرهٔ ششم و هفتم و اصلاً دیگر چندتا فقره ازدست رفت!

مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌فرمودند که وقتی که دعا می‌خوانید باید طوری بخوانید که هرکدام از مضامینش در نفس مستقر بشود بعد بروید سر عبارت و فقرهٔ دیگر. دعاهایی که از ائمه علیهم‌السّلام هست و همین‌طور آیات قرآن و امثال‌ذلک فرق نمی‌کند، اینها صرفاً برای خواندن و یک مسئله‌ای را به پایان رسانیدن نیست! ائمه و همین‌طور در مرتبهٔ بالاتر قرآن کریم، این مضامین از آن عالم ربوبی آمده است و فرق نمی‌کند چه قرآن باشد، چه کلمات، ادعیه، زیارات و فرمایشات ائمه باشد، هردو از یک جاست اما قرآن کریم از مقام ربوبیت به عبودیت است و سخنان ائمه، فرمایشاتشان، ادعیه و اینها از مقام عبودیت به ربوبیت است و تفاوتی ندارد، هردو از یک منشأ است.

وقتی امام یک دعایی را خودش تلاوت می‌کند و همین‌طور دستور به شیعیان برای تلاوت آن وجود دارد به این معنا است که انسان خودش را در همان جایگاه صدور این مضامین و صدور این تعابیر قرار بدهد، فکر نکند حالا یک دعای کمیل می‌خواند و تا آخر می‌رساند و تمامش می‌کند یا یک دعای صباح می‌خواند و از اول شروع می‌کند و تمام می‌کند! یک دعای صباح خواندیم و به مطالب عمل کردیم یا فرض کنید که دعای ابوحمزه و یا همچنین دعای افتتاح، هرکدام از این ادعیه دارای مضامین خاص خودش است و انسان باید روی این مضامین تأمل کند و دعا به نحوی خوانده بشود که مخاطب این عبارت را در ذهن خود مجسم کند و معنا و مفهوم آن را در ذهن خود تثبیت کند، آن‌وقت

این دعا خیلی اثر دارد!

یعنی انسان وقتی که با این بیان که البته بسیار مناسب و لازم است که آن افرادی که از عربی به مقدار کافی اطلاع ندارند، ترجمهٔ این را قبلاً مطالعه کرده باشند و دیده باشند و این نه به این معنا است که بیایند خودشان [به کتاب دعا] نگاه کنند و وقتی کسی دعا می‌خواند آنها هم بخوانند، نه! این‌هم غلط است. من دیده‌ام البته قبلاً هم روی این مسئله تذکر داده بودم که مثلاً وقتی که دعا خوانده می‌شود این‌طور نباید باشد که افراد مفاتیح دستشان بگیرند و نگاه کنند، این از تأثیر آن دعا کم می‌کند! باید همین‌طور بنشینند و سرشان را پایین بیندازند و چشم‌شان را ببندند یا نبندند، علیٰ‌کلّ‌حال به این مضامین فکر کنند و همین‌طور در دلشان یا زیر زبان آهسته این دعا را همراه با قاری تلاوت کنند.

تأثیر دعا به اندازهٔ تأثیر آن در نفس است

این خیلی تأثیر زیاد دارد! لذا رفقا دقت کنند در موقع دعا خواندن، سریع دعا را نخوانند! دعای سریع، اثرش را کم می‌کند و ملائکه این‌طور نیست که خیال کنید که بگویند که این یک دعا خواند حالا یک دعا ببریم بالا، نه! نگاه می‌کنند ببینند این دعا چقدر در قلب تأثیر گذاشته است، همان قدر را بالا می‌برند و اضافه نمی‌برند! چون آنها حوصلهٔ وزنه‌برداری زیادی ندارند! به‌اندازهٔ کافی کار دارند لذا همان مقداری که آن وزنه در آنجا هست به همان مقدار بالا می‌برند و بقیه را برای همان خواننده نگه می‌دارند و می‌گویند که برای خودت!

پس اگر یک شخصی فرض کنید همین‌طور تند یک دعا و یا قرآن خواند، این خیلی نصیبی از آن قرائت نمی‌برد و این قرائت آن مضامین تحت‌الشعاع آن سرعت قرار می‌گیرد! و همین‌طور فرض کنید که اشعاری که از بزرگان مثل اشعار حافظ و امثال‌ذلک هست باید این اشعار به نحوی خوانده بشود که در تن صدا و در آهنگ قرائت و خواندن، آن مضامین و آن مفهوم به طرف القا بشود.

هنر یک خواننده

کسی که حافظ می‌خواند چرا نمی‌رود تصنیف بخواند؟! او حافظ را به‌خاطر مضامینش و به‌خاطر مفاهیمی که در آن هست و به‌خاطر آن معانی که در آن هست، انتخاب کرده والاّ شعر زیاد است! بنابراین برای خواندن این شعر باید اولاً آهنگ، آهنگی باشد که با خود همان شعر تناسب داشته باشد و دوم اینکه به‌نحوی خوانده بشود که این مضامین در ذهن بیاید. فرض کنید که ما دیدیم بعضی‌ها همین شعر حافظ را می‌خوانند و در خواندن این شعر فقط بنایشان بر این است که آهنگ مورد نظر خودشان را بر این شعر تحمیل کنند نه‌اینکه از این شعر مدد بگیرند و آن آهنگ و کیفیت خاص صدا را منطبق کنند! لذا آدم از این شعر هیچی نمی‌فهمد و فقط یک دنگ و دونگی که این خودش صدا را پایین برده و این‌طرف و آن‌طرف کرده که به حساب خودش قشنگ درآورد، هیچ هم قشنگ درنمی‌آید و خیلی هم بد می‌شود و در اینجا آن معنا در کنار آهنگی که این خواننده برای این شعر انتخاب کرده است ذبح می‌شود!

هنر خواننده در القاء معانی شعر به نفس شنونده است

هنر یک خواننده این است که وقتی که یک شعری را می‌خواند بتواند آن معانی موردنظر شاعر را با آن آهنگی که خود انتخاب می‌کند و مکث‌هایی که می‌کند و کیفیت کش و قوسی که می‌دهد به‌نحوی تطبیق کند که بتواند آن معانی و آن مضامین تأثیر بیشتری در نفس داشته باشد و این می‌شود شعر خوب و این می‌شود آهنگ خوب و این می‌شود آن تأثیر خوب!

متأسفانه این مسئله الآن نیست، الآن مضامین شعر فدای آهنگ است! یعنی کار برعکس شده و من ندیدم این مسئله را کسی توضیح بدهد یعنی تا حالا نشنیدم که این قضیه مطرح بشود. فرض کنید یک شخصی یک شعری می‌خواند یک بَه‌بَه و تمجیدی [می‌کنند] درحالی‌که اصلاً نه بَه‌بَه دارد نه هیچی، فقط یک مشت صدا بالا و پایین رفته و کش‌وقوس [داده شده است]، آن حقیقت و معنایی که باید به‌خاطر این به مخاطب القا بشود انجام نشده است. اصلاً هیچ چیزی نیست و بهره‌ای هم نبردند و طرف آخرسر

همین‌طور بیر بیر نگاه می‌کند! همان‌طوری‌که اول نگاه می‌کرد نه‌اینکه تأثیری در او داشته باشد.

مثنوی خواندن مرحوم علامه طهرانی در بیمارستان

یک وقت مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ بیمارستان بودند و من در خدمتشان بودم ـ بیمارستان قلب، سه سال قبل از فوتشان ـ هم در سی‌سی‌یو و هم در بخش. البته در سی‌سی‌یو کمتر اجازه می‌دادند، برای کارها می‌رفتم و می‌آمدم ولی وقتی در بخش آمدند دیگر دیدم که اوضاع مناسب است و یک دفعه کتاب مثنوی مولوی را بیمارستان بردم و اوقاتی بود که ایشان استراحت می‌کردند و من بیدار بودم و مثنوی می‌خواندم. یک شب گفتند که آن کتاب آبی چیست؟ گفتم که آقاجان مثنوی است که آورده‌ام. [گفتند که] به‌به بسیارخوب بیاور و برایمان بخوان. ما هم با آن صدای انکرالاصواتمان آمدیم و شروع کردیم به خواندن! بله، اتفاقاً این دوستان و اطبا گاهی می‌آمدند و وقتی می‌دیدند که صدا می‌آید و ما داریم می‌خوانیم، به‌خاطر اینکه خواندن به‌هم نخورد داخل نمی‌آمدند و همان بیرون در می‌ایستادند!

یک روز این رفیق شفیقمان جناب آقای دکتر خوارزمی ـ خدا حفظشان کند ایشان آن موقع مثل اینکه مسئول بیمارستان بودند ـ آمدند و گفتند که آقای آقا سید محسن مثل اینکه خوب می‌خوانی‌ها! گفتم که چطور؟! گفت که دیشب من نیم ساعت پشت در بودم و داشتم صدایت را گوش می‌دادم و دیدم اگر بخواهم داخل بیایم خلاصه خراب می‌شود، پشت در ایستادم و بعد رفتم و دیگر نیامدم! گفتم که می‌آمدی ما رودربایستی نداریم می‌خواندیم مشکل نداریم، این دفعه اگر آمدید شما بیا داخل مسئله‌ای نیست!

وقتی که ما گاهی اینها را برای مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌خواندیم ایشان می‌گفتند که حالا بنشین این را معنا کن، شروع می‌کردند یک شعر را معنا کردن و ما هم که چیزی از مثنوی حالی‌مان نمی‌شد و یک چیز چرندی آنجا می‌گفتیم و بعد مرحوم آقا شروع می‌کردند خودشان تصحیح کردن و توضیح دادن و تفسیر کردن! ما هم هیچی نمی‌گفتیم و وقتی ایشان خوابشان می‌برد دفترچه داشتم ـ الآن آن دفترچه هست ـ و شروع به نوشتن این مطالب می‌کردم. حالا جای صحبت اینجاست، گاهی که من شعر می‌خواندم ایشان می‌گفتند که صبر کن! این‌طوری نیست، مثنوی این‌طوری است؛ بعد خودشان می‌خواندند: ها ها ها، همین‌طوری! می‌گفتند که باید صدا را بکشی نه‌اینکه یک‌دفعه سریع تمامش کنی! نه این را باید بکشی و این کشیدن صدا در رساندن معنا اثر دارد! گفتم که عجب، ایشان به چه نکته‌هایی توجه داشتند و حالا بعضی‌ها به‌جای اینکه [این‌طور بخوانند] زود تمام می‌کنند و سر خط بعدی می‌روند و این مخاطب هنوز منتظر است و هنوز در حال انتظار این ریتم و این آهنگ و این سیاق شعر دمق مانده است! گوینده یک‌دفعه سر شعر بعدی می‌رود، هم در دمقی شعر قبلی مانده و هم او از این شعر بعدی نصیب نبرده است! لذا این مسئله خیلی باید مورد توجه افراد واقع شود.

تشویق حضار در مجالس قرآن موجب ازبین بردن فضای معنوی مجلس

یکی از کارهای بسیار زشت و غلطی که امروزه رایج است و از سابق هم بوده است همین الله الله گفتن‌های در مجالس قرائت قرآن است! آدم نگاه می‌کند می‌بیند که یکی چقدر با صدای قشنگ و صوت قشنگ می‌خواند و هنوز تمام نشده یک‌دفعه همهٔ جمعیت نعره می‌کشند الله! کوفتُ الله! بلند شو برو در خانه‌ات الله بگو, الآن موقع الله گفتن است؟! یعنی چه؟! این تمام آن فضایی را که این صوت ایجاد کرده را ازبین می‌برد! ساکت بگیر بنشین و قشنگ وقتی که تمام شد آن موقع تشویقش کن؛ وقتی که قرآنش را خواند و یک ربع یا بیست دقیقه خواند، حالا هر چقدر که خواند. دوباره یک آیه می‌خواند، [می‌گویند که] الله! الله چیست؟! احسنت احسنت! به‌طورکلی آن فضای معنوی و فضای روحانی و فضایی که این قرائت قرآن با صوت این قاری ایجاد کرده است، فاتحهٔ همه‌اش را می‌خوانند! مجلس قرائت قرآن تبدیل به مجلس تئاتر می‌شود که حالا برای آن بازیکن در تئاتر کف می‌زنند و اینجا الله الله می‌گویند! احسنت می‌گویند! بارک الله می‌گویند و زنده باشی و... [می‌گویند]!

مجلس قرآن که این نیست! مجلس قرآن مجلسی است که قاری با صدای خوب می‌خواند و همه گوش می‌دهند و آن صدا در مخاطب اثر بگذارد! واقعاً بعضی‌ها چه صدا و صوتی دارند یعنی واقعاً

لحن و جاذبه‌ای دارند و [این‌طوری] همهٔ این را خراب می‌کنند. فقط مجلس منحصر در همین پوستهٔ ظاهر قرائت ظاهری می‌شود یعنی فقط همین پوسته! از داخل و از مغز خبری نیست که این چه اثری دارد و باید به این مسائل توجه بشود و توسط مسئولین به این قضایا رسیدگی شود! این از سابق بوده است یعنی از آن زمان سابقی که خیال می‌کنم این قرّاهای مصر و اینها آمدند، از آن زمان این چیزها باب شده است. حالا دیگر اینجا خیلی شلوغش کردند و همه چیزش را تحت‌الشعاع قرار دادند! اینها چیزهایی است که به‌اصطلاح باید دقت و انجام بشود.

من یادم است که یک وقتی یکی از دوستان و رفقای سابق مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ مناجات شعبانیه خوانده بود و ایشان هم آن دعا را ضبط کرده بودند. در همان زمان‌های خیلی سابق، من آن موقع دوازده سیزده سالم بود، ده یا یازده سالم بود و عجیب اینجاست که تا الآن که پنجاه سال از این قضیه می‌گذرد، من حتماً در ماه شعبان حداقل ده دوازده بار این صدا را گوش می‌دهم بااینکه بالأخره سایر دوستان ایشان بودند. إن‌شاءالله که خدا حفظشان کند.

اما حُسن مسئله این است که دنبال تند خواندن نبودند! صدایشان صدای مناسب، محزون، مناسب با دعا و اینها هست، نه‌اینکه بالاتر از این هم صدا نداریم، نه! اما حسن مطلب این است که با مضامین دعا صدایشان را تنظیم می‌کردند و درصدد این نبودند که زود تمام شود و پیش برود! یک مقدار بیشتر طول کشیده و این اثرش یک اثر ماندگار دارد. حالا آدم دعاهای دیگر را گوش می‌دهد می‌بیند فقط خوانده‌اند! آن کسی که می‌خواند صدایش قشنگ است مثلاً زیارت شعبانیه است یا مثلاً دعای کمیل است یا ادعیهٔ دیگر، ولی همین‌که تند خوانده است آن‌طوری‌که باید و شاید به آدم نمی‌چسبد! [می‌بینیم] یک مقدار تند خوانده است، انسان می‌گفت که ای‌کاش مثلاً این بیشتر طول می‌داد و بیشتر روی این مسئله کار می‌کرد. این یک مطلبی مربوط به ذوق و سلیقهٔ ما بود و شاید این قضیه را کسی خیلی هم نپسندد، ما این‌طور پسند می‌کنیم و سلیقهٔ ما این‌طور اقتضا می‌کند.

امام علیه‌السّلام به خدا عرضه می‌دارد: «وَ لَو خِفتُ تَعجیلَ العقوبَةِ لاجتَنَبتُهُ» دیشب خدمت رفقا عرض شد که این مسئلهٔ خطا و اشتباه یک مسئله‌ای است که اصلاً به‌طورکلی این در پروندهٔ ما نوشته شده است و ما نمی‌توانیم خود را از این مسئله مبرا کنیم و نباید هم ناراحت بشویم که چرا ما اشتباه می‌کنیم، بلکه باید احساس ندامت کنیم، آن یک مطلبی است! نه‌اینکه اشتباه بکنیم و خوشحال هم باشیم، این غلط است. احساس ندامت کردن یعنی آدم به خدا عرضه بدارد که خدایا من در باب اطاعت تو و در مسئلهٔ انقیاد تو ضعف دارم و ضعیف هستم و تو باید دست من را بگیری و خودت من را کمک کنی و من نمی‌توانم خودم را به جایی برسانم و این یک مسئلهٔ خیلی مهمی است.

مذمت ناراحتی زیاد بعد از انجام خطا

بعضی‌ها هستند از اینکه احساس می‌کنند یک خطایی از آنها سرزده است آن‌چنان ناراحت می‌شوند که انگار چه قضیه‌ای پیش آمده است یعنی این یک مشکل است! مثلاً یک مشکل نفسانی است که تصور می‌کنند نباید اصلاً خطا کنند.

یک وقتی با یک بندهٔ خدایی که به رحمت خدا رفته است و رفقا هم می‌شناسند راجع به یک مسئله‌ای که در یک کتابی خوانده بودم ـ راجع به یک قضیه‌ای که در فلان جا اتفاق افتاده بود و یک شخصی هم با امام علیه‌السّلام در اصفهان ملاقاتی کرده بود ـ [حرف می‌زدم.] من گفتم که فلان چیز در آنجا بوده است و او گفت که نه فلان چیز در آنجا بوده است. ما گفتیم که نه فلان چیز بوده است و خلاصه آن کتاب را آوردیم و معلوم شد که آنچه که ما می‌گوییم درست بوده است. آقا این‌طوری به‌هم ریخت و طوری شد که اصلاً گفتم که حالا چه شده است؟! حالا اشتباه کردی، آسمان زمین آمده است؟! چه خبر است؟! تو تصور کردی و این‌طور چشمت عوضی دیده و حافظه‌ات این‌طوری کرده است، طوری نشده است مگر من دارم سرت را می‌برّم؟! آدم هزارتا اشتباه می‌کند! این‌قدر او به خودش [سخت گرفت]!

این مسئله ناشی از یک گیر نفسانی است که انسان در نفس خودش یک گیری دارد که من نباید اشتباه کنم و از من نباید خطایی سر بزند، چرا نباید سر بزند؟! مگر تو امام زمان هستی که معصوم باشی؟! ما که امام زمان نیستیم، بشر عادی هستیم و خدا هم از ما توقع ندارد که امام زمان که هیچ، خاک پای امام زمان باشیم! حالا چه برسد به اینکه [امام زمان باشیم]. اشتباهی از ما سرزده است و حالا من این‌طوری دیدم، حالا ممکن است فردا در یک قضیه اشتباه کنم و تو درست بگویی اما این مسئله که اگر انسان در یک همچنین وضعیتی قرار بگیرد که وقتی که یک اشتباهی از او سر می‌زند این‌قدر به‌هم بریزد، این یک مشکلی است! اینکه در این شب‌ها گفتم، این منظورم بود که این مسئله مانع برای سالک است که سالک خطا از خود نبیند! آن‌وقت هر طوری بشود در مقام [دفاع از خود برمی‌آید]!

همان آقا در مسائل مختلفی که پیدا می‌شد در مقام دفاع از ایده تا هر کجا که بگویید پیش می‌رفت! یعنی ببینید آن گیری که آدم دارد می‌آید و آدم را رها نمی‌کند و می‌آید در این قضیه‌ها [متوقف می‌شود] بعد آدم دیگر چه‌کار می‌کند؟! درمقابل حق هم می‌ایستد یعنی برای اینکه موضع خودش ثابت بشود به‌جای دفاع از حق، دفاع از نفس [می‌کند]! اینجا جای دفاع از حق نیست، اینجا جای دفاع از نفس است! اما اگر از آن اول مشکلش حل می‌شد، وقتی که می‌فهمید و وقتی متوجه می‌شد در این قضیه یک اشتباه کرده است راست و درست [می‌گفت که] حالا اشتباه کردیم دیگر کار به اینجا نمی‌رسید. کار به اینجا نمی‌رسید که انسان بیاید در مقام دفاع [از نفس بر بیاید] و درمقابل حق بایستد! چرا؟! چون دیگر در آنجا نفس نیست، وقتی نفس نباشد انسان هم در یک همچنین مواقفی خیلی راحت عبور می‌کند و نمی‌ایستد و روی قضیه تأمل نمی‌کند و مدام بالا و پایین نمی‌کند و این دیگر خیلی مسئلهٔ عجیبی است.

مثلاً زیاد اتفاق می‌افتاد که گاهی ما نزد مرحوم آقا رحمةالله‌علیه می‌رفتیم و راجع به یک قضیه‌ای که یک شخصی گفته و بعد در مقام دفاع برآمده است و ما مثلاً می‌بایست مطلبش را منتقل کنیم، وقتی که می‌گفتیم ایشان یک نگاهی به ما می‌کرد و یک تبسمی می‌کرد و می‌رفت سر یک حرف دیگر! اصلاً نمی‌فرمود که چه بود و چه شد و مثلاً قضیه چه بوده است. [مثلاً می‌فرمودند که] فلان کار را انجام دادی؟! این ته و توی [علت] قضیه مشخص است که چیست، قضیه مشخص است که چه چیزی دارد، آقا زیاد زحمت نکش و نمی‌خواهد خود را خیلی [خسته کنی]!

شاه‌کلید مسائل سلوکی

این یک مطلبی است که بسیار مسئلهٔ مهمی است یعنی شاید بخواهم بگویم که شاه‌کلید مسائل سلوکی است که انسان همیشه خودش را در معرض خطا و اشتباه و بعد هم پشیمانی و توبه و ندامت ـ ندامت از این خطا ـ ببیند نه در اینکه... بله اگر هم کار درست و خوبی انجام داد از خدا ببیند! لذا توصیه کرده‌اند شب در وقت خواب وقتی که کارهایتان را در مقام محاسبه حساب می‌آورید، نسبت به کارهای خطا استغفار کنید و نسبت به کارهای خوبی که از شما سرزده است خوشحال شوید نه‌اینکه خوشحال، شکر کنید که خداوند شما را موفق به انجام این عمل خیر کرد! شما نبودید، اگر شما بودید شکر هم نمی‌خواهد! خب من کردم دیگر، خودم کردم، خودم انجام دادم، شکر کنید که از ناحیهٔ او این توفیق پیدا شده است! آن‌وقت آن شکر خاصیتش از آن استغفار بیشتر است یعنی آن استغفار چقدر در نفس تأثیر می‌گذارد، آن شکری که بر توفیق انجام بدهید از آن استغفار اثر بیشتری در نفس و عبودیت دارد؛ در اینکه انسان به آن مرتبهٔ عبودیت بخواهد برسد.

اینجا امام علیه‌السّلام می‌فرمایند که خدایا این خطاها و لغزش‌هایی که از من سر می‌زند، اینها به‌خاطر این نیست که من از تعجیل در عقوبت نگران نباشم، نه! می‌دانم اگر تو بخواهی تعجیل در عقوبت بکنی همان موقع خطا، یقهٔ ما را گرفته‌ای و همان موقع حسابمان را می‌رسی و صبر نمی‌کنی که به قیامت برسد! خدا بخواهد همین کار را می‌کند، اگر خدا بخواهد در همان وقت حساب انسان را کف دست آدم می‌گذارد.

تعریف از شخصیت مرحوم آخوند حاج ملا محمدجعفر کبودرآهنگی

یک وقتی مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌گفتند که یکی از اولیاء خدا مرحوم آخوند حاج ملا محمدجعفر کبودرآهنگی ـ کبودرآهنگ اطراف همدان است، او از بزرگان بود و مسائلی راجع به او نقل می‌کنند و بسیاری از مجتهدین مسلم از شاگردان و تلامیذ او بودند البته خودش هم بسیار مرد ملایی بود و کتاب‌هایی دارد، کتاب‌هایش هم تا حدودی و یک مقداری عمیق است ـ بر اثر یک کسالتی که پیدا کرده بود یک مقداری لبشان انحنایی پیدا کرده بود و همین‌طور هم مانده بود و این در صحبت نشان می‌داد.

یک دفعه ایشان در آن مجلسی که بودند مشغول صحبت بودند و خب شاگردانی هم داشتند و بعضی از شاگردانشان هم قوی بودند. یک آدم بی‌ادبی آمده بود و با بعضی از دوستانش در مجلس نشسته بود، همین‌که ایشان شروع به صحبت کردن می‌کنند ـ اصلاً اینها برای همین در مجلس شرکت کرده بودند ـ او هم شروع می‌کند به‌اصطلاح ادای ایشان را درآوردن و آن دوست‌هایش شروع به خندیدن می‌کنند بعد یک مقدار می‌گذرد یک‌مرتبه یکی از همان شاگردهایشان عصبانی می‌شود و رو می‌کند می‌گوید که بمان تااینکه [لب‌های او هم دچار این مشکل می‌شود]! همان‌طوری با ده درجه هم باز بالاتر! خلاصه به یک شکل عجیبی همان‌طور می‌ماند! یک‌دفعه ایشان رو می‌کنند به آن شاگرد و [می‌گویند که] این کارها چیست که می‌کنی؟! تا می‌گویند که این کارها چیست می‌کنی، او به همان سیما و آن حالت اولش برمی‌گردد!

حالا اگر خدا [این‌گونه] باشد و تعجیل العقوبه را این‌طوری همان آن، کف دست آدم بگذارد قضیه چه می‌شود؟! کسی دیگر کاری نمی‌کند! مگر آدم خُل است که ببیند هنوز از مجلس بیرون نرفته است خدا حقش را کف دستش گذاشت، [آن‌وقت این کار را انجام بدهد]؟! فرض کنید مثلاً اگر کسی دروغ بگوید همان موقع که دروغ می‌گوید زبانش از کار بیفتد تمام شد! خب دیگر فاتحه! حالا تا کی دوباره راه بیفتد، دیگر خدا می‌داند! اگر کسی فرض کنید با چشمش به یک نامحرم نگاه کند و همان‌طور چشمش کور شود ـ تعجیل العقوبه! ـ و خدا این کار را بکند [دیگر این کار را انجام نمی‌دهد]! یااینکه [وقتی] یک کسی می‌خواهد یک دستی به ناحق بر یک مظلومی بزند همان جا بزند و این دست خشک بشود، کسی دیگر این کار را نمی‌کند! دیگر نه دروغی وجود دارد و نه کار حرامی وجود دارد و نه ظلمی وجود دارد، هیچ! اگر کسی بخواهد دزدی بکند و پولی بردارد یک‌دفعه روی پیشانی‌اش یک شماره بیندازد که آقا این الآن مثلاً از بانک صد میلیون پول برداشته است و اسم بانک هم مثلاً بانک صادرات شعبهٔ فلان است و اصلاً با هیچی هم نتواند آن را بپوشاند! به هرجا برسد [می‌گویند که] دزد را ببین! این صد میلیون امروز برداشته است، ساعت و دقیقه‌اش هم ضبط شده و گفته شده است! حالا اگر یک میلیارد برداشته باشد با خط درشت نوشته می‌شود! حالا اگر دو میلیارد [یا] چند هزار میلیارد باشد، همهٔ پیشانی‌اش عدد می‌شود! نمی‌دانیم او چه خواهد شد! آنجا خیال می‌کنم دیگر خدا نتواند کاری بکند! شاید تا یک حدی بتواند و آنجا دیگر خدا زورش نمی‌رسد!

همهٔ اینها، همهٔ این دزدی‌ها و این مسائل به‌خاطر این است که هیچ‌کدام از ما ترس از تعجیل العقوبه نداریم و این کلام امام سجاد علیه‌السّلام را خوب یاد گرفته‌ایم و واقعاً در دل‌های ما این قضیه خیلی رسوخ دارد و اصلاً از عقوبت خدا نمی‌ترسیم. حالا حضرت سجاد می‌گفت که ما ترس را داریم ولی از آن‌طرف می‌گوییم که تو «خَیرُ السّاتِرین» هستی، تو أحکَمُ الحاکِمین هستی. ماها اصلاً به‌هیچ‌وجهی ترس در وجودمان نیست! آقا کسی ممکن است به‌اندازهٔ یک کوه بدزدد و بعد هم انگارنه‌انگار و به ریش همه هم بخندد؟! قربة إلی الله! مگر می‌شود یک همچنین کاری کرد؟! بله، این تعجیل‌العقوبه [باعث می‌شود که انسان چنین کاری انجام بدهد]! خدا تعجیل‌العقوبه ندارد و صبر می‌کند، صبر می‌کند، صبر می‌کند و یک‌دفعه می‌بینی از یک جا قضیه لو می‌رود! این نیست که الآن بماند. ما آن یک جا را یادمان می‌رود، فقط همین جلو را می‌بینیم، فقط تا چند متر جلو را می‌بینیم! اینکه چه

قضیه‌ای پیش می‌آید، چه پیچ و مهره‌ای به‌هم می‌خورد، چه جریانی با آن جریانِ گره می‌خورد [خبر نداریم] یک‌دفعه از درون آن می‌بینی ما وسط قضیه آمدیم و مطرح شدیم! اصلاً می‌مانیم، فکرش را نمی‌کردیم که یک همچنین مسئله‌ای برایمان اتفاق بیفتد!

این به‌خاطر این است که خدای متعال عقوبتش و جزایی که می‌دهد، این جزا را به تأخیر می‌اندازد! و عرض شد که در تأخیر این جزا چه مسائلی باید اتفاق بیفتد و چه صلاح‌هایی باید به وقوع بپیوندد و چه مصلحت‌هایی در این مسئله هست تااینکه به وقتش برسد! وقتی به وقتش رسید آن‌وقت خدا می‌آید و این جریان را فاش می‌کند و این را مطرح می‌کند.

بیان مصادیق گناه‌های عمومی

اینها چیزهایی است که باید مطرح شود و نباید مخفی بماند ـ اما آن خطاها و گناه‌هایی که جنبهٔ خصوصی دارد نه جنبهٔ عمومی [باید مخفی بماند] ـ اینها گناه‌های عمومی است؛ ظلم گناه عام است، دزدی گناه عام است، ازبین بردن حقوق مردم گناه عام است و آنچه را که به مسائل مردم و مسائل اجتماع ارتباط دارد؛ ازبین بردن مصالح عمومی و پایمال کردن این مسائل و امثال‌ذلک همه گناه عام است. ولی گناهی که گناه عمومی نیست و گناه خاص است و کسی هم خبر ندارد؛ یک خطایی شده است و یک گناهی بین دو نفر اتفاق می‌افتد و کسی هم خبر ندارد و یک لغزشی از یکی سر می‌زند و کسی خبر ندارد و اطلاع ندارند، اینها چیست؟! خدا اینها را می‌گوید که توبه کن من از تو می‌گذرم! نگو و این را افشا نکن، نمی‌گذارم کسی بفهمد مگر اینکه خودت بروی بگویی! من افشا نمی‌کنم و وسائل برای افشای آن را فراهم نمی‌کنم بلکه می‌پوشانم حالا اشتباه کردی کردی و شیطان گولت زد بسیارخوب برو توبه کن خدا می‌گذرد و دیگر هم دنبال این مسئله نرو.

امیرالمؤمنین علیه‌السّلام نشسته بودند و یک زنی آمد و گفت که یا علی من را پاک کن! حضرت فرمودند که مگر چه کردی؟! گفت که من مرتکب خطا شدم! حضرت فرمودند که برو پی کارت چه می‌گویی؟! مغزت را ازدست دادی؟! حواست پرت است، این حرف‌ها چیست؟! بلند شو برو. او تعجب کرد که حالا خطایی مرتکب شده است و یعنی ترس از قیامت دارد، از آن‌طرف حضرت دارند می‌گویند که برو این حرف‌ها چیست می‌زنی؟! برو مشاعرت را ازدست دادی و [متوجه نیستی چه می‌گویی]![1]

حالا اگر ما بودیم چه می‌کردیم؟! بیا جلو ببینم! بنشین اینجا ببینم! بگو چه بوده است؟! قضیه چطوری بوده است؟! یک دفعه، دو دفعه، سه دفعه و چهار دفعه، چهار دفعه که اقرار کرد [می‌گویند که] بگیرید، ببندید، امانش ندهید، رجمش کنید، چه کنید و فلان بکنید!

تعلق حد به مقام اثبات نه ثبوت

امیرالمؤمنین علیه‌السّلام می‌داند که وقتی خطایی سرمی‌زند خود نفس این خطا موجب عقوبت نیست و همین حالی که الآن دارد و همین وضعیتی که الآن دارد، همین حال خودش توبه است و خدا هم می‌گذرد، خدا هم از این مسئله می‌گذرد. البته از نقطه‌نظر فقهی هم این یک مسئله قابل توجهی هست که آیا عقوبتی که متوجه می‌شود به مقام ثبوت تعلق می‌گیرد یا به مقام اثبات؟ آنچه که در بین السنهٔ فقها مصطلح و رایج است این است که عقوبت و حد به مقام ثبوت تعلق می‌گیرد، اما این مسئله در مقام اجرا باید به اثبات برسد ولی اصلش به ثبوت است نه به اثبات.

فلهذا اگر شخصی خطایی انجام داد فرض کنید شرب خمری کرد یا یک گناهی مرتکب شد و کسی هم از آن اطلاع نداشت، این حد برایش ثابت است اما حالا تا کی این به منصهٔ ظهور برسد و اثبات بشود و بعد آن حد انجام بشود؟! بالأخره حد را دارد و اگر هم از این دنیا رفت آنجا به‌خاطر اینکه این حد برایش مترتب نشده، آنجا مورد عقاب و حساب و کتاب است.

---

[1] . جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به ***الکافی***، ج ۷، ص ۱۸۵؛ کِتابُ الحُدودِ، بابٌ آخَرُ مِنهُ.

تعلق حد به مقام اثبات نه ثبوت

اما آنچه را که به‌نظر حقیر می‌رسد و در خصوص این مسئله هم بنده اتفاقاً با مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ یک صحبت‌هایی داشتیم این است که حد به مقام اثبات تعلق می‌گیرد نه به مقام ثبوت یعنی اگر فرض کنید که شخصی یک خطایی مرتکب شد قبل از اینکه آن خطا و آن گناه در محکمه اثبات شود، توبه کند ـ واقعاً توبه کند ـ دیگر حدی نسبت به آن ثابت نیست و می‌گذرد. روش ائمه علیهم‌السّلام و مخصوصاً امیرالمؤمنین در همان دوران خلافتشان مُثبِت همین مسئله است تا جایی که حضرت از خود حد و اجرای حد جلوگیری می‌کردند و نمی‌گذاشتند که آن خطا به مرتبهٔ اثبات برسد و وقتی به اثبات می‌رسید آن‌وقت می‌گفتند که دیگر چاره‌ای نیست و مسئله، مسئلهٔ اثبات است و دیگر راهی در این صورت وجود ندارد. مسائلی که اتفاق می‌افتاد و حکایاتی که در این زمینه داریم و قضاوت‌هایی که امیرالمؤمنین علیه‌السّلام کردند، همه حکایت از این قضیه است.

علت تعلق حد به مقام اثبات

این مطلب، همین مقام ستاریت پروردگار است. یعنی همین مسئلهٔ فقهی و همین مسئلهٔ تخصصی ناشی از همین قضیه می‌شود که آیا این مقام ستاریت پروردگار این حد را می‌پوشاند یااینکه این حد را زنده و افشا می‌کند؟! می‌بینیم که این‌طور نیست، مقام ستاریت پروردگار می‌آید می‌پوشاند و نمی‌گذارد آن گناه به اثبات برسد که به‌واسطهٔ اثباتش حد مترتب شود، فلذا امام می‌فرماید که «لأنّکَ خَیرُ السّاتِرین» چون تو «خَیرُ السّاتِرین» هستی و می‌پوشانی من این خطا را انجام دادم و این گناه از من سر زد و این لغزش از من به‌وجود آمد.

مچ‌گیری عمل ضد سلوک

معلوم می‌شود که خدای متعال در مقام ستاریت به‌دنبال اثبات، تثبیت، افشا و نشان دادن عیب مردم نیست، خداوند ستار است و این گناهی که از او سرزده یک عیب و نقصی است که این نقص الآن به بنده‌ای از بندگانش تعلق گرفته و خدا نمی‌خواهد بنده‌اش را درمقابل سایر بندگان به‌خاطر این گناهی که انجام داده است و به‌خاطر این خطایی که از او سرزده رسوا کند، لذا می‌خواهد این را بپوشاند. مگر اینکه خودش یک عملی را در مرئی و معرض مردم انجام بدهد، این را دیگر خودش کرده است! ولی وقتی که این خودش به‌دنبال افشا نیست و وقتی که خودش به دنبال ستر است و وقتی که خودش به‌دنبال پنهان کردن است، آن‌وقت خدا بیاید این را فاش کند؟! خود اینکه می‌خواهد گناهی انجام بدهد و می‌خواهد کسی مطّلع نشود و خود اینکه می‌خواست این عمل خلاف را انجام بدهد و می‌خواهد کسی نفهمد، آن‌وقت بندگانش آن عملی که این به‌دنبال افشای این نبوده است با وسائل و تجهیزاتی از آن اطلاع پیدا کنند و در پرونده‌اش بگذارند و برای فلان روز نگه دارند! آقا شما در فلان روز فلان کار را انجام دادی، یادت باشد! کسی مطّلع نبوده است، نبوده؟! به! خبر نداری؟! ما که اطلاع داریم! این درست درمقابل راه و روشی است که خدای متعال نسبت به بندگانش انجام می‌دهد، یعنی او دارد به این سمت می‌برد و این بندگان درمقابل به آن سمت حرکت می‌کنند! پس این یک عمل ضد سلوک و ضد راه خدا می‌شود! مچ‌گیری عمل ضد سلوک می‌شود! پی بردن به عیوب مردم عمل ضد سلوک می‌شود! دنبال نقیصه‌ها رفتن درست ضد سلوک می‌شود! کفر درقبال خدا!

آن توحید است و این کفر است و آن نور است و این ظلمت است و آن اغماض است و این افشا است! چقدر ما از مرتبهٔ پرت هستیم؛ یعنی درست کاری را انجام می‌دهیم که خدا صددرصد نسبت به آن ناراضی است، آن را مذمت می‌کند و خلاف می‌داند! خدا هم تلافی می‌کند! حالا که تو عیب بندهٔ من را افشا کردی، من هم یک روزی می‌آید که عیب تو را افشا می‌کنم! البته در این زمینه روایات و حدیث

قدسی بسیاری داریم[1] که ای بندۀ من عیب بندگان من را افشا نکن تا من هم عیب تو را افشا نکنم، عیب آنها را بپوشان تا من هم عیب تو را بپوشانم! اینها تمام برای ما دستور است.

إن‌شاءالله امیدواریم که خدای متعال توفیق عمل به این مضامین و به این بیانات و به این مطالبی که باید به‌عنوان سرلوحه برای زندگی و برای سیر و برای تصحیح افعالمان و تصرفاتمان باشد را بما بدهد والاّ امام سجاد علیه‌السّلام همین‌طور که بیکار ننشسته است که بیاید دعای ابوحمزه بخواند! هرکدام از این عبارات و هرکدام از این مسائل برای ماست یعنی تو هم همین‌طور باش و تو هم ساتر باش.

عیب‌پوشی علامه طهرانی نسبت به افراد

من در بعضی از اوقات احساس می‌کردم در زمان مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ وقتی می‌خواست یک قضیه‌ای پیش بیاید، تا ایشان احساس می‌کردند که می‌خواهد شکل بگیرد و به یک جایی برود همان‌جا قطعش می‌کردند که اصلاً دیگر جلو نیاید و اصلاً دیگر مسئله راجع به یک مؤمنی و یک بندۀ خدایی و یک مسئله‌ای، اصلاً نمی‌گذاشتند بیاید. چه بوده است؟! قضیه را ته و تویش [علتش] را به ما خبر بدهید! اصلاً نمی‌گذاشتند که به آنجا برسد، می‌گفتند که راجع به این مسئله دیگر فکر نکنید و بروید. چرا؟! این همان مقام ستاریت است که می‌پوشانند. بپوشانند نگذارند این بیاید و بعد در اذهان برود و حالا بیا درستش کن! حالا وقتی که برود مگر دیگر بیرون می‌آید؟! تا این بخواهد دربیاید می‌بینی سال‌های سال همین‌طور می‌گذرد و این از دل بیرون نمی‌آید. یااینکه انسان از اول جلوی آن را بگیرد، [مثلاً] فلان رفیق می‌آید پیش شما و می‌گوید که آقا من نشسته بودم و دیدم فلان شخص می‌خواهد راجع به شما [حرف بزند]. [بگو که] آقا اصلاً نمی‌خواهد بگویی، بیا آب‌پرتقال و انگور را بخوریم! تااینکه [بگویی که] خب چه گفت، بیشتر توضیح بده و ته و تویش [علتش] را دربیاوری! قشنگ خوب حسابت رسیده شد و ترتیبت داده شد! این رفت و تو را هم زیر و رو کرد و نفست را هم به‌هم ریخت، خوب که به‌هم ریخت آن‌وقت حالا بلند می‌شود و می‌رود! حالا برو درستش کن! حالا این بدبخت با این وضع چه خواهد کرد و چه به سرش خواهد آمد؟! آقاجان از اول قطعش کن و نگذار کار به اینجا برسد. فلان چیز را گفت که گفت، به من چه مربوط است؟! یک چیزی گفته و یک خطایی کرده است چرا انسان بخواهد بیاید [مسئله] را باز کند؟! چرا انسان بخواهد به این نحوه و به این کیفیت عمل کند؟! إن‌شاءالله اگر خدا توفیق داد بقیۀ مطالب برای مجالس بعد.

اللهمَّ صلِّ علی محمّد و آل محمّد

[1]. *الكافي*، ج ۲، ص ۳۵۴.